

نمایشگاهی از مجسمه‌های حمیدرضا عینی با عنوان «در خیال یک رنگ» این روزها در گالری فرمانفرما برپاست. نمایشگاهی بابیش از ۳۰ اثر از این هنرمند مجسمه‌ساز که در آنها به سراغ کار با ابزار آشنای نقاشی یعنی قلم‌مو رفته است.او در متن کوتاهی که برای این نمایشگاه نوشته‌ان «قلم‌موها» را سازنده پس‌زمینه همه چهره‌ها و تابلوها و دانده که پس از پایان کارشان گوشه‌انبار را می‌شوند. بااین حساب عینی در نمایشگاهش با ایده کلی گفت‌وگو به یکی از علایق سال‌های دورش هم ادای دین می‌کند. عینی نمایشگاه‌اخیرش را در طول دوره‌های مختلف کاری‌اش یک دوره گذار می‌داند:نمایشگاهی که بخشی از آن برای مخاطب عمومی تری ترتیب داده شده است.

گفت‌وگو با حمیدرضا عینی به بهانه نمایش مجسمه‌هایش در گالری فرمانفرما

آسایش خالی از فرهنگ خطرناک است

هنرمند قبل از هر چیزی باید با خودش صادق باشد



صبا طاهریان اعتماد

رفتار کنیم.

بااین شرایط ایده‌اصلی در این آثار همان گفت‌وگو

تصمن هاست. شما چه چیزهایی به آن اضافه کردید؟

من نمی‌خواستم در مورد این آثار توضیح بیشتری بدهم. معتقدم کار باید خودش حرفش را بزند. اما خیلی‌ها گفتند تعداد کسانی که از روی کار موضوع آن را در یابند خیلی کم است. من به‌شخصه در این مورد رویکرد عمومی‌تری داشتم و دوست داشتم خودم با مخاطبی که معمولاً با آن درگیر هستم وارد گفت‌وگو شوم. اما همین نظرات باعث‌تابری آثار اسم بگذارم. این اسامی و مجموعه آثار همان دفعه‌ای‌ها را نشان می‌دهد که من در عرصه هنر معاصر دارم، من معتقدم بعد از انقلاب در مملکت ما سه قدم بزرگ برداشته شده است. قدم اول اینکه باظهور آقای خاتمی به دنیا که هیچ‌به‌خودمان ثابت نمی‌شده است. اگر که می‌گویم دروغ بد است – یک مردی هست که دروغ نمی‌گوید. نشان دادیم اگر ما فساد ایرادی می‌گیریم، مردی وجود دارد که فسادناپذیر است. او آمد و ثابت کرد که ما نباید نگران آینده باشیم. مورد بعدی نا رضایتی از تحولات بود که چند سال پیش اتفاق افتاد. اما گام سوم انتخابات اخیر می‌گویم. این پیچیدگی به‌نظرم بسیار باشکوه و باارزش است. این نشان از ارزش‌مداری ماست ملتی که شما هر طور با آن تا کنید آخرش زبان خودش را پیدا می‌کند. نگاه کنید که دو ماه پیش مردم ما چه احساسی نسبت به هم داشتند و الان چه احساسی دارند. من با آدم‌های اطرافم در این مورد زیاد صحبت می‌کنم. مردم ما احساس‌شان عوض شده و حال خوبی دارند. اگر تا دقت کنید می‌بینید هیچ اتفاقی نیفتاده. آقای روحانی رئیس‌جمهور بوده و هنوز هم رئیس‌جمهور است. خوب این تغییر حال از کجاست؟ به این دلیل است که مردم وارد گفت‌وگوشدند و صدای همدیگر را شنیدند. من به‌عنوان یک هنرمند نمی‌توانم چیزی بالاتر از این را به زبان بیاورم. من معلم مردم نیستم، بلکه منعکس کننده چیزی هستم که در بین‌انهای می‌گذرد. اگر قصد داشتم حرفی نزنم می‌توانستم یک منظره بسازم، اما حالا که قرار است حرفی بزنم چیزی غیر از این هم ندارم. من قبل از انقلاب به دنیا آمدم و تمام این چهل سال دوران کاری‌ام را با همین مردم سپری کردم.

به عنوان یک هنرمند در آثارتان چه چیزی به این اتفاقات اضافه کردید؟

اولا که سعی کردم آنها را بابتاز از چیزی که اتفاق افتاده است نشان دهم. خوب، من می‌توان باسرنیزه هم بعضی اتفاقات را نشان داد اما من این‌طور نیستم. مردم قلم‌مو را دوست دارند و تصورشان این است که با آن خانه‌شان را خوش‌رنگ و آب می‌کنند. مردم با قلم‌مویی که در این آثار به سراغش رفته‌ام همیشه رابط خوبی دارند. غیر از این من همیشه یک پله بالاتر از تمایل عمومی می‌ایستم تا تاثیر مثبت‌بیشتری داشته‌باشم. آدم بدبین می‌تواند همین اتفاقات را واژه‌گردی‌نشان بدهد. من اینطور نیستم. من از این مردم انرژی می‌گیرم و وقتی با آنها ارتباط می‌گیرم متوجه می‌شوم اکثرشان مثل من فکر می‌کنند. من می‌خواستم به هم‌وطنانم بگویم شما می‌توانید شهروند جهانی باشید...

پس شاید در این میان زیاد هم شنیده باشید که این نگاه خیلی خوب‌بینانه است و نمی‌توان اینقدر با دید خوش به همه اتفاقات نگاه کرد. اینکه هر اتفاقی ممکن است تمام معادلات را به هم بریزد...

دقیقا. ما عین یک بندباز هیچ‌وقت در شرایط آرامش خاطر نیستیم. من می‌بینم که میل عمومی چنین چیزی است و همان را دنبال می‌کنم. هنوز هم خیلی‌ها هستند که باور نمی‌کنند دنیا روزی بهتر از این خواهد شد که الان هست. احتمال اتفاق بد هم همیشه هست. در این بین مهم نیست چه به سر ما می‌آید مهم این است که ما راه درست را می‌رویم و گر نه خودم من معتقدم هرگز انسان به آن کمالی که می‌خواهد نمی‌رسد.

در اینجا نگاه شما به خودتان به عنوان یک هنرمند

پذیرفتن نقشی شبیه یک واسطه‌است؟

نقش یک هنرمند کمی بیش‌تر از این است. بعد از اینکه امپرسیونیست‌ها با کشف دوربین عکاسی علیه هنر فاجر و اشرافی شورشوریدند ماجرای هنر و رابطه آن هم با مردم عوض شد. هنرمندان در آن زمان و بعدتر به طرف مردم رفتند



شرح گفت‌وگو بین قلم‌موهای نقاشی

نمایشگاهی از مجسمه‌های حمیدرضا عینی با عنوان «در خیال یک رنگ» این روزها در گالری فرمانفرما برپاست. نمایشگاهی بابیش از ۳۰ اثر از این هنرمند مجسمه‌ساز که در آنها به سراغ کار با ابزار آشنای نقاشی یعنی قلم‌مو رفته است.او در متن کوتاهی که برای این نمایشگاه نوشته‌ان «قلم‌موها» را سازنده پس‌زمینه همه چهره‌ها و تابلوها و دانده که پس از پایان کارشان گوشه‌انبار را می‌شوند. بااین حساب عینی در نمایشگاهش با ایده کلی گفت‌وگو به یکی از علایق سال‌های دورش هم ادای دین می‌کند. عینی نمایشگاه‌اخیرش را در طول دوره‌های مختلف کاری‌اش یک دوره گذار می‌داند:نمایشگاهی که بخشی از آن برای مخاطب عمومی تری ترتیب داده شده است.

امروز به بن‌بست رسییده است. یک‌زمانی درس خواندن ماجرای میمسون و مبارکی بود و جوانان ما بسیار برای آن انگیزه داشتند. بعدها پدیدهای به نام دانشگاه آزاد به وجود آمد که در این زمینه کمک محدودی کرد. اگر این جامعه‌ای که الان شما با آن مواجه هستید تجربه دانشگاه آزاد را نداشت ما همین قدم‌هایی را هم که تا الان برداشتم بر نمی‌داشتیم. سرشکن کردن ارزش و اعتبار دانشگاه عمومی کردن دانش کمک زیادی به ما کرد. تجربه یک دختر روستایی که برای ادامه تحصیل به پایتخت می‌آید یا با رفتن به استان دیگری چهار سال از خانواده‌اش دور است فقط در گرفتن مدرک خلاصه نمی‌شود. او با این تجربه به یک شخصیت اجتماعی تبدیل می‌شود و شما از آن به بعد به راحتی نمی‌توانید حشش را زیر سوال ببرید و هر برخوردی دوست داشتید با او بکنید. اینها نتیجه‌این تجربه اجتماعی است. اما خوب، از طرفی دیگر محتوای چیزهایی که تدریس می‌شود، حتی در دانشگاه‌های معتبر دولتی و رسمی تماماً افت کرده است. حالا وقتی رسیده که به اینهار رسیدگی شود. استعداد کشتی و نابود کردن هنرمندان در اینجا چه در رشته‌های علمی می‌بینیم خیلی وحشتناک‌تر است. استعدادیابی در هنر ما اصلاً پیش‌بینی شده نیست. ما هموطنان را بیشتر به علم تشویق می‌کنیم تا هنر. وقتی سیستم آموزشی این‌طور باشد در مصرف هنر هم دچار مشکل خواهیم بود. باید در مدرسه‌های‌مان آموزش بدیم که چرا یک اثر هنری ارزش دارد. اینکه جایگاه صنایع دستی کجاست و هنرمند صنایع دستی با یک آر تیست و مولف و بنیان‌گذار خلاق چه تفاوت‌هایی با هم دارند را جز در مدرسه‌های مادر کجا می‌توان آموزش داد. با آموزش اینها به عینه‌های‌مان اولاً هنرمندان را کشف می‌کنیم و در قدم بعدی به مصرف‌کننده‌های هنری آموزش‌های لازم را می‌دهیم.

برای شخص شما مخاطب در اولویت است؟

هیچ‌کس نمی‌تواند اثری تولید کند که به جامعه‌ما مربوط نباشد. همه ما انعکاسی از شرایط اجتماعی و سیاسی مملکت خودمان هستیم و در آثارمان هیچ راه دیگری نداریم. آن شخصی هم که در اصطلاح ما هنرمند جهانی است در نهایت به عنوان یک هنرمند شرقی این کار را می‌کند. شخصیت آدم‌های هنر هنر و هنر در همین جامعه شکل می‌گیرد و همه آنها محصول این جامعه هستند. ولی خوب، من سفارش از کسی نمی‌پذیرم.

این سوال بعدی من بود...

من من محصول این جامعه هستم و اگر کاری می‌کنم در خدمت آن هستم. در این بین کارهایی هم می‌کنم که خاص خودم است و آنها را به هیچ‌کس نشان نمی‌دهم. من حاضر نمی‌شوم بخشی از کارهایم را که خیلی شخصی هستند به کسی نشان بدهم، اما موقعی که کارهایم همین‌هایی باشد که در این نمایشگاه می‌بینید دوست دارم بقیه هم آنها را ببینند. به مخاطب چه بگویم؟

رامی دهید؟ مخاطب بعد از اینکه کار من تولید شد آن را می‌بیند. اگر قرار بر دخالت مخاطب باشد وقتی این اتفاق می‌افتد که او بدون اینکه بداند حرف‌هایم چیست در موقعیت‌های مختلفی در جامعه‌ما پشت‌وبتیرن یک مغازه گرفته تا در تاکسی تاثیراتش را روی من می‌گذارد. من به‌شخصه دنبال این نیستم که از همه این ارتباط‌ها الهام بگیرم ولی خواه ناخواه همه اینها در کارم دخالت می‌کند. در این بین چیزهای دیگری هم دخیل است. از خواندن ادبیات گرفته تا حوادث روزمره و هر چه روی در و دیوار این شهر می‌بینم. من خود را نمی‌توانم از

بیرونی کار خودشان رامی کنند...

من این حرف را تایید می‌کنم. اما آن را طور دیگری می‌بینم. وقتی که می‌گویم هنر و در عرصه‌ای حرف می‌زنم که وسیع‌تر است، به این نتیجه می‌رسیم مردم ما خیلی بیش‌تر از چیزی هستند که فکر می‌کنیم. ستون فقرات هنر‌های ما ادبیات است، آن هم به خاطر آدم‌های بزرگی است که طی قرن‌ها کار خودشان را کردند. این خودش مساله مهمی در تاریخ هنر ما است که نمی‌توان به راحتی آن کنار آن گذاشت. همه مردم ما با شعر ادبیات آشنا هستند. شما به رابطه بین مردم و هنرمند اشاره کردید، اما در این زمینه بین ما و بخش‌های دیگر دنیا اختلاف است. آنها به خاطر اینکه همه چیز را با دلار و بازار می‌سنجند جو خاصی به وجود آوردند. همین باعث شده تا کاری را که نشود روی خط تولید فرستاد نپسندند. این شد که آمدند و هنر منم را روی خط تولید انداختند. شما وقتی در هالیوود یک فیلم می‌سازید از همان ابتدا باید بداند برای آن چند بلیت می‌توانید فروشید و برای همان برنامه‌ریزی کنید. در دنیا برای هنر این‌قدر جدایی کالایی ایجاد می‌کنند و بنابراین هنرمندان که در مقابل این جدایت سر خم نکنند و کار خودش را بکنند و با آن همراه نشود در دنیا این‌جایی نخواهد داشت. اما در اینجا شرایط به شکل دیگری است. در ایران، آن‌ها نه مجموعه‌ها دارند و نه هنرمندان مزایای این نوع از بازار و ارتباط کالای هنری‌اش را با مردم در نمی‌یابند، اما معایب آن را خوب می‌فهمند. برای همین است که باید سواد تخصصی در رشته‌های مختلف که هنرهای تجسمی هم جزو آن است را وارد برنامه‌ها در هنر منم و نه در دانشگاه‌های مادر این موارد اصلاً صحبتی نمی‌شود. این سواد است که به ما می‌گوید اول از همه باید یک کارگان فرهنگی و فراگیر وجود داشته باشد تا بتواند رابطه بین مردم و هنر را سیال و از آن حمایت کند. حمایت قدرت دولتی، آن هم دولتی که منتخب مردم است و مسئول تهیه خوراک هنری و فرهنگی برای آنها است باید در خدمت آر تیست‌ها و سازمان‌های بزرگ مرتبط با هنر باشد. با این تعریف‌هاست که کارش را درست انجام دهد.

من سوالم در مورد خواست مردم از هنرمندان

بود. آیا مردم در جامعه ما مجاز هستند که این

در خواست‌ها را از هنرمندان داشته باشند؟

نه. برخی هنرمندان ما از این راهی که باید وارد دنیای هنر نمی‌شوند. آن‌ها نظر آنها هر چه شما مفهوم‌تر کار کنید و حرف بزنید پسندیده‌تر می‌شود. اما خوب، هیچ‌کدام از اینها تا ابد نمی‌ماند. من صحبت می‌انم است که باید چنین اتفاقی بیفتد. کسانی هستند که در حال حاضر تلاش می‌کنند تا این سواد بین‌المللی را در زمینه‌های مرتبط با هنر‌های تجسمی در ایران رواج دهند. به هر حال به‌عنوان یک شهروند جهانی لازم است تا این‌ماز به فرهنگ را تعریف کنیم و در ارزیابی‌های‌مان به چیزی اقتدا نکنیم. با این تعریف‌هاست که خیال من هنرمند هم راحت می‌شود و برای کار انگیزه پیدا می‌کنم. نکته دیگر سیستم آموزشی ماست. این سیستم



کرده باشید متوجه شده‌اید که به غیر از موی قلم‌مو، برای مابقی قسمت‌های آن از همان متریال‌های معمول برای ساخت استفاده کردم. من برای اجرای این کارها رقم پیش آقای ظهیری در کارخانه پارس قلم، با تمام مصالحی که از او گرفتم کار کردم تا ببینیم کدامیک از آنها بهتر جواب می‌دهد. من به دوام این کارها به عنوان یک اثر هنری احتیاج داشتم و همین باعث شد تا به جای موهای قلم‌مو از مفتول استفاده کنم. اما از جایی به بعد با خودم گفتم پس است و این نمایشگاه مثل جزوهای است که باید بسته شود. من قدم داشتم که این مجموعه را به این زودی به نمایش بگذارم تا اینکه گالری چنین پیشنهادی داد. این پیشنهاد باعث شد تا برای این نمایشگاه دلگرم‌تر شوم. به هر حال انعکاس این کارها و نمایش‌شان فقط در گالری نیست و با این نمایشگاه در این مجموعه در موقعیت‌های مختلفی مطرح می‌شود. در عین حال احساس می‌کنم بار مسوولیتی که با بودن این آثار پیش من وجود داشت از روی دوشم برداشته شده است. برداشتن این بار سبب می‌شود که فکر‌های جدید به سویم روان شوند و در نهایت جلوبروم.

در این نمایشگاه دو کار چوب هم دیده می‌شد. این آثار در کجای مجموعه کاری شما قرار می‌گیرند؟

این دو کار از این مجموعه جدا شده‌اند و خودشان را قلم‌مو نمی‌دانند. آنها را با منظور دیگری ساخته بودم. مادر مرحله‌ای با خودم گفتم بگذار بروم جلوتر. البته آنها از منظری هم با قلم‌موها ارتباط دارند ولی اتفاق دیگری در آنها می‌افتد. یک بازی دوگانه در آنها دیده می‌شود. این از نظر من همان دوگانگی بین دو نیمه وجودی انسان است... همه ما شب و روز بین خودآگاه و ناخودآگاهمان در رفت و آمد هستیم و دلیل خیلی از چیزها را در نگاه‌اول درک نمی‌کنیم. هنرمندان به این درکشندنی‌ها الهام می‌گویند، اما من نظر من چنین چیزی در وجود هنرمند بوده و هنرمند با فکر کردن آن را از تارکی نی ناخودآگاهش به جلو آورده است.

کار روی این مجموعه از وقتی که آن را شروع کردید تا نمایش چقدر زمان برد؟

یک سال و نیم پیش بود که فکر کردن به آن شروع شد. وقتی از ساخت قلم‌موی عادی با موی معمولی منصرف شدم یک توقف چندماهه بین کارها افتاد. در این وقعه از آن برس‌های سفید و سیاه کارهای دیگری ساختم که اصلاً ربطی به مجموعه این قلم‌موها نداشت. بعدتر تصمیم گرفتم دسته‌های این قلم‌موها را خودم بسازم. پیشی یکی از دوستان میل‌سازم رفتم و او تجهیزات را در اختیارم گذاشت. کار آنها خیلی حساب شده است و همین باعث شد ا اجراهای اولم کاملاً صنعتی از آب در بیاید. احساس کردم اگر کارهای کمی خام‌تر باشند کسی به من ایرادی نخواهد گرفت. این شد که به طرح کلی این کارها رسیدیم. با چوب سفید شروع کردم، همین من را راضی کرد و باعث شد تا بعد از پیشنهاد گالری این نمایشگاه بر گزار شود.

در مجموع از این تجربه رضایت دارید؟

من از بازخورد این نمایشگاه خیلی راضی هستم. خیلی‌ها



در کار هنری باید به توسعه هم فکر کرد

مردم ما با نقاشی و به‌خصوص نقاشی ساختمان ارتباط و آشنایی زیادی دارند. اگر قلم‌موی نقاشی چند نفری را به یاد نقاشی می‌اندازد، قلم‌موی ساختمانی برای همه این‌طور است. کار اصلی من در مجسمه برنزا است. این کاری که در این نمایشگاه کردم برنزا هم مثل یک ایستگاه بود. من مطمئن که دیگر دوست‌نخواهم ساخت و برای دفعه بعدی با متریال دیگری هم کار خواهم کرد. در همه چیزهایی که در این نمایشگاه می‌بینید یعنی سنت، مدرنیته و اخلاق در آن کارها هم خواهد بود اما به شکل پیچیده‌تر. از نظر من کار هنری باید به توسعه هم فکر کرد. در این صورت وقتی یک کار را به یک گالری خارجی می‌فرشیم فقط به خاطر پول این کار را نمی‌کنیم. به هر حال این کار بخشی از خودمان را در آنجا تعریف می‌کنیم که این کار می‌تواند در فرهنگ نقش مهمی بازی کند. همه ما در اقیانوس واحدی زندگی می‌کنیم و بنابراین نمی‌توانیم خودمان را از دیگر بخش‌های دنیا جدا بدانیم. این موضوع در مورد هنرمندان هم صادق است. این نمایشگاه برای من گریزگاهی بود تا ارتباط وسیع‌تری را با مخاطبم برقرار کنم.

آمدند و بعد از اینکه در مورد یکی دو کار سوال پرسیدند بقیه کارهایی را که در این نمایشگاه بود برایش توضیح دادند. این رفتار برای من خیلی جالب بود، رضایت‌بیننده‌ها و لیخندشان نشان می‌داد که حساب کتاب‌های من زیاد دور از واقعیت نبوده است.

بیس صحبت‌های‌تان به این اشاره کردید که خام بودن بعضی از این کارها در اجرا تمایز بوده است... حتی در بعضی از کارها کاری کردم تا این خامی خودش را بیشتر نشان بدهد. من می‌خواستم که این کارها در نهایت به قلم‌مو تبدیل نشوند اما به هر حال این اتفاقی بود که می‌افتد. یکی از این کارها من را یاد درس دانشگاه تهران می‌اندازد. من حس خاصی نسبت به آن دارم.

از ابتدا قصد به نمایش گذاشتن همین تعداد کار را داشتید؟ **آیا کمبود به نمایش آثار بیشتر از حد معمول به نظر می‌رسید؟**

البته کارهایی هم داشتم که برای این نمایشگاه آنها اسر هم نکردم. من همیشه به همین شکل عمل می‌کنم و بعضاً در کارهای برنزی ۳۰ یا ۴۰ می‌کنم و فقط ۱۰ کار را نشان می‌دهم. این بار گالری فضای بیشتری داشت و من هم با خودم گفتم زیاد سخت‌نگیرم. همین‌شد که تصمیم گرفتم به خاطر آنها که از کارهای ساده‌تر استقبال می‌کنند هم کارها را تا حد امکان نمایش بدهم. خودم دوست داشتم کارهایی مثل آنها که جلد بیشتری در آن بود در این مجموعه نشان دهم، اما بعدتر به این فکر کردم تعادل مجموعه به هم می‌خورد. من دوست داشتم حس این مجموعه کمی گس باشد و اگر آنها را نمی‌آورد این حس از نمایشگاه گرفته می‌شد.

خودتان از بین این همه کار انتخابی ویژه هم دارید؟

بله، من همان قلم‌موی پیر طلایی را انتخاب می‌کنم. یکی هم اثری است که در این نمایشگاه با عنوان «هم‌اندیشی» ارایه شده است. این کارها تاثیرشان روی خودم بیشتر است. وقتی این کارها تکمیل شدند با خودم گفتم که باید آنها را توی ملافه من می‌پوشم و بیاورم در نمایشگاه می‌گذارم. این کارها هم به نظر نمی‌رسند. همه‌شان سر به تو دارند و مشغول خودشان هستند. در مجموعه قبلی که کار کردم فقط یکی از کارهایم این شکلی بود. آن کار خیلی مورد توجه دیگران قرار گرفت.

برای پروژه بعدی‌تان سراغ چه موضوعی می‌روید؟ فعلاً دارم روی برنزهایی کار می‌کنم که برنامه نمایشگاهی آن معلوم نیست. این کارها شبیه بخشی از وجود انسان هستند که هیچ‌کدام‌شان کامل به نظر نمی‌رسند. همه‌شان سر به تو دارند و مشغول خودشان هستند. در مجموعه قبلی که کار کردم فقط یکی از کارهایم این شکلی بود. آن کار خیلی مورد توجه دیگران قرار گرفت.



در کارم شرایط واقعی را می‌سنجم

خودم را به حرکت به سمت گفت‌وگو با یکدیگر متعهد می‌دانم. این ساده‌ترین راه است برای اینکه دنیا بفهمد ما پرت نیفتاده‌ایم و با واقعیت مسا مواجه نشوند. در این بین نگاه خوش‌بینانه هم ندارم و شرایط واقعی را می‌سنجم. درست است که در تمام این سال‌ها شرایط سختی را هم تجربه کردیم، اما همه آنها هم جزو تاریخ ماست و در جاهایی لازم است بخشی از آن را فراموش کنیم. از نظر من روحیه انتقام‌جویی و حل مسائل به روش‌های دیگر غیر از گفت‌وگو کودکانه است و در شأن ما نیست که این‌طور رفتار کنیم.



من معلوم مردم نیستم

نگاه کنید که دو ماه پیش مردم ما چه احساسی نسبت به هم داشتند و الان چه احساسی دارند. من با آدم‌های اطرافم در این مورد زیاد صحبت می‌کنم. مردم ما احساس‌شان عوض شده و حال خوبی دارند. اگر دقت کنید می‌بینید هیچ اتفاقی نیفتاده. آقای روحانی رئیس‌جمهور بوده و هنوز هم رئیس‌جمهور است. خوب، این تغییر حال از کجاست؟ به این دلیل است که مردم وارد گفت‌وگو شدند و صدای همدیگر را شنیدند. من به‌عنوان یک هنرمند نمی‌توانم چیزی بالاتر از این را به زبان بیاورم. من معلم مردم نیستم، بلکه منعکس کننده چیزی هستم که در بین‌انهای می‌گذرد...

این روزها در گالری فرمانفرما برپاست. نمایشگاهی بابیش از ۳۰ اثر از این هنرمند مجسمه‌ساز که در آنها به سراغ کار با ابزار آشنای نقاشی یعنی قلم‌مو رفته است.او در متن کوتاهی که برای این نمایشگاه نوشته‌ان «قلم‌موها» را سازنده پس‌زمینه همه چهره‌ها و تابلوها می‌داند که پس از پایان کارشان گوشه‌انبار را می‌شوند. عینی این بار قلم‌موها را پیش از شروع کار نمایش داده است. با این حساب عینی در نمایشگاهش با ایده کلی گفت‌وگو به یکی از علایق سال‌های دورش هم ادای دین می‌کند. ولی داستان مجسمه‌ساز شدن این هنرمند ۵۹ ساله هم در نوع خودش جالب است. خودش آن را این‌طور تعریف می‌کند: «در سال‌های منتهی به انقلاب رشته نقاشی قبول شدم اما ثبت‌نام نکردم. بعدها اوایل دهه هشتاد وقتی شنیدم رشته مجسمه‌سازی در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شود رفتم. سرراغش، این علاقه چیزی بود که از ۱۲ سالگی به من مانده بود. آن زمان با خاتمی که استاد دانشگاه بغداد بود هم‌سایه بودیم و رفت‌و آمد داشتیم و همین موجب می‌شد چندان دور از فضای مجسمه‌سازی نباشیم. در سال ۷۲ وارد دانشگاه شدم و مثل یک دانشجوی خوب در سرم را ادامه دادم. آقای ویکتور دارش به عنوان آدمی که احترام خاصی برای این حرفه قائل بود باعث شد تا با این رشته آشنا‌تر شوم. بعدها هر کار و شغل دیگری داشتم و هر کار هم و مجسمه‌سازی را ادامه دادم. قبل از آن سینما و تئاتر را هم تجربه کرده بودم. با سید خلیل عالی‌نژاد خیلی رفیق بودم و حتی در موسیقی تئبئورسازی را هم تجربه کردم. همه این راه‌ها را رفته‌ام اما در نهایت به این نتیجه رسیدم تنها چیزی که من در اراضی و خوشحال می‌کند همین مجسمه‌سازی است. این شد که تسلیس مجسمه‌سازی شدم و دیدم بهترین رفیقم است.» اما عینی نمایشگاه اخیرش را در طول دوره‌های مختلف کاری‌اش یک دوره گذار می‌داند. نما یشگاهی که بخشی از آن برای مخاطب عمومی تری ترتیب داده شده است. او برای همین کار متریال اصلی کارهایش را تغییر داده و مجسمه‌هایی خلق کرده که مخاطبان به عنوان کامل‌کننده هر چه تولید هنری امکان خرید بیشتری برای این آثار داشته باشند. هر چند او در بخشی از این گفت‌وگو به این نکته هم اشاره می‌کند که حتی این موضوع هم سبب نشده که برای جلب نظر مخاطب در شکل کارهایش بگذاریم. این اتفاقی است که در دنیا زیاد می‌افتد. من به تمام اتفاقات دنیا با دید مثبت نگاه می‌کنم و به‌نظرم هر لحظه و بهتر از قبل می‌شود. شاید به عمر ما قد ندهد، ولی این اتفاق آخرش می‌افتد.

با همین نگاه هم به سراغ ایده گفت‌وگو در آثارتان رفتید؟

من خودم نمی‌خواستم روی این موضوع تاکید کنم...

یعنی ایده اصلی‌تان این نبود؟

خودم من چون این نگاه را داشتم، هر کار دیگری هم می‌کردم همین که می‌بینید از آب در می‌آمد. من خودم را به حرکت به سمت گفت‌وگو با یکدیگر متعهد می‌دانم. این ساده‌ترین راه است برای اینکه دنیا بفهمد ما پرت نیفتاده‌ایم و با واقعیت مسا مواجه نشوند. در این بین نگاه خوش‌بینانه هم ندارم و شرایط واقعی را می‌سنجم. درست است که در تمام این سال‌ها شرایط سختی را هم تجربه کردیم، اما همه آنها هم جزو تاریخ ماست و در جاهایی لازم است بخشی از آن را فراموش کنیم. از نظر من روحیه انتقام‌جویی و حل مسائل به روش‌های دیگر غیر از گفت‌وگو کودکانه است و در شأن ما نیست که این‌طور